

د: ۱۳۸۸/۷/۲۶

پ: ۱۳۸۸/۱۱/۱۲

نقد و بررسی مجمع‌النفایس خان آرزو

سعید شفیعیون*

چکیده

مجمع‌النفایس، به سبب نگاه ژرف و تیزبینانه مؤلفش، جایگاه بخصوصی در میان تذکره‌های شعر فارسی دارد. اگرچه بعضاً نقایصی چون بی‌توجهی عامدانه به ارائه اطلاعات تاریخی به ویژه در باب شعرای ایرانی در آن دیده می‌شود، با این همه نظر به انصاف و دانش و سلیقه نویسنده، این کتاب اغلب فراتر از تذکره است و اهمیتی در حد مجموعه نظرات ادبی قدما دارد، تا حدی که می‌تواند مرجعی موثق و دست اول برای پژوهشگر ادبی در بررسی جریان‌ات تحولات علوم ادبی علی‌الخصوص سبک‌شناسی و نقد ادبی باشد. از این کتاب، با وجود ارزشمندی غیر قابل انکارش متأسفانه هنوز چاپ محققانه‌ای صورت نگرفته است و آنچه در چاپ مشوش ادبای پاکستانی عرضه شده است و ما بدان نیز خواهیم پرداخت، صرفاً غلطنامه‌ای از این اثر برجسته است.

واژه‌های کلیدی: تذکره، دید انتقادی، آرزو، نسخه خطی، تصحیح، اغلاط.

مقدمه

تذکره‌ها از مهم‌ترین منابع تحقیقی ادبیات فارسی به شمار می‌آیند. هر پژوهنده ادبی، در کنار منابع اصلی مثل آثار شاعران و نویسندگان، طبعاً ناگزیر است بخش زیادی از اطلاعات خود را از چنین مراجعی اخذ کند. البته تذکره‌ها در ارائه اطلاعاتشان، به ویژه حول مسائل زندگینامه‌ای و یا حتی نقل شواهد شعرای پیش از خود، متکی به مآخذ قدیمتر خویش‌اند، تا آنجا که اغلب خالی از نگاه منتقدانه و موشکافانه‌اند و تنها رونوشتی از اسلاف خود محسوب می‌شوند. همین امر موجب شده است تا جز خبری و غیرتحلیلی بودن، آغشته به انواع اشتباهات قدما نیز باشند. در این میان مجمع‌النفایس تألیف سراج‌الدین علیخان آرزو ارزشهای خاصی دارد که جز افادات تاریخ ادبی، شامل مواد مغتنمی هم در باب مسائل سبک‌شناسی و نقد ادبی برای پژوهشگر ادبی است. از این کتاب، با همه اهمیتش متأسفانه تا به امروز تصحیح منقحی ارائه نشده است و آنچه هست گزیده‌ای بس بی‌فایده است، آن هم تنها در باب تراجم شعرای معاصر مؤلف که به کوشش مرحوم عابد رضا بیدار چاپ شده است.^۱ آن تصحیحی نیز که به دست سه محقق سختکوش پاکستانی به تفاریق و در ناهماهنگی تأسفبار، تهیه و منتشر شده، به انواع اغلاط روشی و علمی و فنی آکنده است. نگارنده در این مقاله، علاوه بر بررسی و نقد محتوای کتاب، به ارزیابی این تصحیح هم خواهد پرداخت، به امید آنکه اهمیت تصحیح مجدد و البته محققانه آن را یادآور شود.

مجمع‌النفایس و خصایص آن

سراج‌الدین علیخان آرزو، محقق و منتقد ادبی برجسته هندی، امروز تقریباً به یمن همت و تلاش مصححان آثارش و نیز توجه بزرگان ادب پارسی در شبه‌قاره و ایران برای اغلب علاقه‌مندان ادبیات فارسی آشنا و برجسته است. ادیبی که با وجود فاصله نسبتاً طولانی که به لحاظ زمانی (حدود سه قرن) با عصر ما دارد، بسیاری از نظریاتش را می‌توان نخستین و جدی‌ترین جرقه‌های نظری در حوزه بلاغت به حساب آورد و بعضی از آنها با مباحث جدید نظری بلاغت و گاه زبانشناختی^۲ کاملاً همپوشانی دارند. روحیه نقادی آرزو و توجهات دقیق انتقادی وی، موجب شده است

تا تقریباً تمام آثار او ماهیت انتقادی داشته باشند، چنانکه اغلب آنها چه در حوزه نقد ادبی و چه در حوزه فرهنگ‌نویسی و تحقیقات ادبی در پی انتقاد به آثار تألیفی مشابه که احیاناً پیشتر از او شهرت خاصی داشته‌اند، نگاشته شده است. تنوع و تعدد آثار آرزو حتی در عالم شاعری و ترتیب دواوین شعری، وی را از مهم‌ترین ادیبان و دانشمندان ادبی قرن دوازدهم جلوه می‌دهد.

مجمع‌النفایس آرزو، چنانکه از نامش نیز پیداست، در اصل بیشتر حالت بیاض‌گونه و جنگ شعر دارد تا ریخت و حال و هوای معمول تذکره‌ای، و این امر البته در مقدمه مؤلفش هم به وضوح دیده می‌شود و در واقع انگیزه اساسی تهیه آن، ثبت بهترین شعرهای فارسی، فارغ از حوزه اقلیمی سرایندگان آن، است. لذا تنها ترتیب حروفی دارد و مؤلف در آن هیچ اصراری بر ارائه اطلاعات تاریخی و زندگی‌نامه مفصل در باب گویندگان نداشته است. البته این بدان معنا نیست که به طور کلی عاری از این دست آگاهی‌ها باشد. این اثر بعضاً مشحون از اشارات تاریخی و همچنین اظهار نظرهای کارشناسی و فنی در باب شعرا و زندگی و شعرشان است. با این حال عمده توجه آرزو در این کتاب، چنانکه خود گفته، ثبت اشعار مورد پسندش بوده که گاهی با بحث در باب آنها و اصلاح انتقادی‌شان هم همراه شده است.

۱. انگیزه مؤلف و سال تألیف

با وجود اشارات پراکنده آرزو در مطاوی مجمع‌النفایس، مبنی بر اینکه وی حداقل از سال ۱۱۵۹ مشغول نگاشتن این تذکره بوده است (آرزو ۱۳۸۵: ۳ / ۱۶۶۹)، سال ختم تألیف این کتاب را مطابق تصریح نگارنده‌اش، باید ۱۱۶۴ هجری قمری دانست (همو ۱۳۸۳: ۱ / ۴۴). مؤلف در مقدمه کتاب چنین عنوان می‌کند که:

[این جانب] از تباشیر صبح طفلی تا الآن که آفتاب زرد پیری است شوق تمام و محبت مالا کلام به خواندن اشعار فارسیه دارد و خویش را از فدائیان حسن سخن می‌شمارد و چون مدتی سابق بر این، دواوین و تذکره‌ها و سفاین و غیره کتب بزرگان مطالعه می‌نمود و هر چه خوش می‌آمد به گزلق سوء الحفظ، که به قول وکیع رحمة الله علیه نتیجه کثرت معاصی است، از صفحه خاطر می‌زدود. روزی در پیش آشنایی شرح این حال بر زبان گذشت که خوانده و نخوانده از نسیان ما برابر گشت. اتفاقاً آن عزیز بعد دو سه روز سفینه ضخیمی که ساده‌تر از عذار خوبان و صاف‌تر از آیینه رخسار محبوبان بود، پیش

فقیر آورده تکلیف نمود که حالا هر چه از اشعار اساتذده انتخاب شود بر این ثبت باید فرموده. هر چند حرف مذکور خالی‌الذهن گفته بود لیکن پاس گفتار خود ضرور شد و شروع در انتخاب نموده تا آنکه یک صد دیوان متوسطین و متأخرین که بعضی از آنها کم از چهل‌هزار و برخی بیش از پانصد بیت نبود به انتخاب رسید و در سفینه مذکور و اجزای دیگر قلمی گردید و در این بین به خاطر رسید که پاره‌ای از حالات این عزیزان هم اگر مرقوم شود، دور نباشد. لهذا بعضی از تذکرها مثل «تذکره تقی اوحدی» و «تذکره نصرآبادی» و «کلمات‌الشعرا» و «تحفه سامی» و غیرها نیز دیده، هر چه از آنها خوش آمد به نوشتن آن پرداختم و به مجمع‌النفایس موسوم ساختم و چون غرض اصلی نوشتن اشعار پسند خود است و نوشتن حالات تبعی، لهذا در تحقیق آن چندان نکوشیده و در تلاش آن چندان ندویده با وجود کثرت مشاغل و عدم معاون غیر از یک کس که عبارت است از عزیز دلها و منتخب دنیا و مافی‌ها شیخ مبارک محی‌الدین [...] آنچه دست به هم داد به قید قلم درآوردم» (همان: ۱/ ۴۳-۴۴)

از روی بعضی تاریخهای بسیار پراکنده و بی‌قاعدۀ نگارش تراجم کتاب مثل تاریخ تألیف شرح حال نثار (۱۱۵۹) که زودتر از محمد نظام معجز (۱۱۶۲) به نگارش درآمده است (همو ۱۳۸۵: ۱/ ۱۵۳۳ و ۱۶۶۹) معلوم می‌شود که آرزو نگارش تذکره و احوال شاعران را نه مطابق ترتیب تهجی اسامی شعرا که بر مبنای خواندن دواوین کنار دستش و انتخاب کردن اشعارشان پیش می‌برده است. او همچنین به مناسبتی متواضعاً متذکر می‌شود که اگر پیشتر خبر از تألیف تذکره ریاض‌الشعرا می‌داشته^۳ هرگز به نگارش این کتاب دست نمی‌یازیده است (همان: ۱۸۱۲/۳). از این نکته می‌توان فهمید که آرزو چندین سال متمادی در حال تألیف مجمع‌النفایس بوده است و در واقع قصد او در ابتدا فراهم آوردن بیاضی از اشعار دلپسندش بوده و چون وسواس داشته تا تمام دواوین را بخواند و نمی‌خواست تنها متکی به بیاض صائب تبریزی و شواهد تذکرها باشد، طبعاً این کار چندین سال طول کشیده است. همچنین از اشارات گهگاهی او معلوم است که وی بخشی از مواد کارش را پیشتر به صورت بیاض فراهم آورده بوده است. در این میان نیز گاه پیش می‌آمده که آنها را برخی دوستانش از او وام می‌گرفته و بعضاً دیگر برایش پس نمی‌آوردند تا آنجا که او اغلب شاگردش، شیخ مبارک محی‌الدین، را مأمور به دست آوردن آنها می‌کرده است. (نک: همان: ۳/ ۱۶۴۹، ۲/ ۸۲۱).

۲. گستره محتوایی کتاب و ژرفای دید انتقادی مؤلف

آرزو در این کتاب سعی داشته تا شعر و زندگی ۱۹۵۰ شاعر فارسی را بررسی کند که البته عمده تمرکزش بر شعرای عهد صفوی تا روزگار خود اوست. اعتراف آرزو در مقدمه کتاب، مبنی بر تهیه بیاض و بی‌اعتنایی نسبی به تواریخ حیات شعرا، موجب شده که منتقدان بسیاری، از همان دوره تا امروز، مجمع‌النفایس را فروتر از تذکره بشناسند و نیز او را در بررسی احوالات شعرای پیش از خود در بست پیرو کامل منابعش بدانند (نک: بلگرامی ۱۸۱۷: ۱۱۸؛ گلچین معانی ۱۳۶۳: ۱۵۸)، حال آنکه در موارد متعددی، آرزو به نقد اطلاعات منابع خود و ذکر اشتباهاتشان پرداخته است.^۴

آرزو با تکیه بر آثار شعرا، اطلاعات دست اول و گمانه‌زنی‌های عالمانه‌ای در باب احوال شعرا ارائه می‌دهد.^۵ وی همچنین به لحاظ ذکر منابع، به ویژه در میان قدما، جایگاهی ستودنی دارد. او در این کتاب حتی سعی داشته تا مانند مورخان، آنچه را نقل می‌کند یا حاصل مشاهدات خودش یا از قول فرد قابل اطمینانی باشد (نک: مجمع‌النفایس، ۱۳۸۵: ۶۰۳/۲، ۹۳۵). برای نمونه، با وجود قوه شعرشناسی کم‌نظیرش، حتی در مواردی که دیوان شاعری را داشته و گزینش می‌کرده، باز هم از باب احترام و مستند کردن کارش، به بیاض صائب اشاره کرده است (نک: همان: ۱۱۶۷/۲، ۱۷۱۲/۳، ۱۸۶۲).

آرزو سخت علاقه‌مند به صائب و معتقد شعر اوست. با این حال متصفانه در باب وی گفته است: «بدان که اکثر ایران شعر کلیم را بر سخن صائب ترجیح می‌دهند. هر چند انتخاب دیوان میرزا صائب دو برابر دیوان غزل کلیم باشد، اما هر غزلی که این دو بزرگوار گفته‌اند، غزل کلیم بر غزل صائب می‌چربد» (همان: ۱۳۵۲/۳). باید گفت که اعتقاد وی به صائب جنبه معنوی نیز دارد. بزرگواری این شاعر، آنگونه آرزو را به تحسین برانگیخته که الگوی مسلمی در این کتاب برای او فراهم آورده است و از این طریق شواهد بسیاری را از منتقدان خود به کتابش راه داده است. او نقل می‌کند که چگونه صائب با سماحت تمام حتی اشعار هجوگویان و دشمنان خویش، نظیر طغرای مشهدی و سلیم، را وارد بیاض خود کرده است (نک: همان: ۹۷۶/۲-۹۷۷). یا آنجا که او از علاقه و توجه صائب به شعر غنی کشمیری

سخن می‌گوید، از دلخوری‌اش نسبت به شعرا و ادبای مغرور اهل زبان ایرانی، مثل حزین و جلالی طباطبایی، پرده برمی‌دارد و چنین عنوان می‌کند: «بنازم انصاف میرزای مرحوم [صائب] را و الا قلقچیان حال ایران، صاحبان گنج بادآورد، کلام هندی را به خاطر نمی‌آورند گو نیارند. باطن اغنیای معنی به کمر ایشان خواهد زد و سخن، خود به داد خود خواهد رسید» (همان: ۱۱۶۶/۲).

آری مشابه همین کار را آرزو در باب برخی از بی‌اعتنایان به خویش کرده است. تذکراً باید گفت که در قدیم رسم بوده، شاعران دواوین خویش را از نظر کهنه‌شاعر استادی می‌گذراندند و التماس می‌کردند تا استاد پیشنهادها و اصلاحات خود را نسبت به شعر صاحب دیوان درج کند. هم از این باب، پاره‌ای ایرادات و اصلاحات ادبی آرزو موجب دلگیریها و کدورت‌های دوستان و شاگردانش می‌شده است. اگرچه آرزو خود اینگونه نبوده و مثلاً مجموعه اصلاحات استادش در شعر و شاعری، عبدالصمد سخن، را تا آخر عمر به یادگار نگهداری می‌کرده و خود اظهار کرده است «تا حال که پنجاه سال تخمیناً بر آن گذشته پاره‌های کاغذهای شعر که اصلاح ایشان بر آن است پیش خود دارد تا به گرانمایگی جنس خویش، آن را دیده، خود را گم نکند» (همان: ۷۱۶/۲). در این بین، البته محتشم علیخان و حاکم لاهوری، احترام آرزو را داشتند و منت‌خواه او بودند؛ با آنکه حاکم اعتقاد داشته است «که اکثر آن از راه سهو و فراموشی مرقوم نموده بود مگر در بعضی جا دخل بجا کرده» است (حاکم لاهوری، ص ۵۷).

از کسانی که به این سبب خاطرشان اندوهگین شده و دیگر شعر پیش آرزو نفرستادند، می‌توان به پیام اکبرآبادی و کربخش حضوری اشاره کرد. با این همه آرزو در تذکره‌اش همه آنها را یاد کرده و اشعار زیادی از ایشان نقل کرده است (همو ۱۳۸۳: ۱/۲۶۹، ۳۶۹؛ همو ۱۳۸۵: ۳/۱۳۶۳).

در باب حزین لاهیجی، البته مسأله کمی فرق دارد. واقعیت این است که چشم اسفندیار شخصیت روشن و منصف آرزو، جدال وی با این شاعر بداخم و آزردۀ ایرانی است که به قول آرزو «گدای متکبر منتظرالایالت» (همان: ۱۳۶۳/۳) بود و «وطن و غربت بر او یکسان بود» (همو ۱۳۸۳: ۱/۳۸۰). ظاهراً ریشه این دلچرکینی را باید در دو برخورد سرد حزین با وی و همچنین تعریضش به شعر آرزو

جستجو کرد (نک: همو ۱۳۸۵: ۱۳۶۳/۳). آرزو در تذکره‌اش هر جا مجال یافته، حزین و شعر و مقام علمی‌اش را تخطئه کرده و چون به نقل شعرش می‌رسد، بیان می‌کند که «شعرکی می‌گوید» (نک: همو ۱۳۸۳: ۳۸۰/۱). به راستی، انتقاد آرزو از خودپسندان تنها منحصر به حزین و شعرای ایرانی نمی‌شود و پاره‌ای اوقات، دامن بیدل و واضح را هم می‌گیرد (نک: همو ۱۳۸۵: ۶۷۷/۲، ۱۷۶۶/۳) و این در حالی است که سرخوش و ناجی را به سبب فروتنی و خوشرویشان می‌ستاید (نک: همان: ۶۷۶/۲-۶۷۷، ۱۶۹۱/۳).

۳. آرزو: ادیب و منتقد اخلاقی

هرچند آرزو در باب آثار تحقیقی‌اش گهگاه بر خود بالیده (نک: همان: ۹۳۱/۲)، عموماً در باره شعر خود فروتنانه اظهار نظر کرده است. مثلاً در باب شعرش به کرات جملاتی از این دست گفته است: «مخفی نماند که مدت پنجاه سال است که ناموس سخنگویی به گردن دارم و اوراق کتب و دواوین چون روز و شب می‌شمارم اما هنوز سررشته مربوط گویی چنانکه باید به دست نیفتاده و نبض حرف نمی‌شنود» (همان: ۱۸۹/۲).

مهم‌ترین وجه شخصیت این ادیب برجسته، تعصب‌ستیزی او در همه حوزه‌ها از مذهب تا ملیت و زبان است. او همانقدر شفایی و مظهر جانجانان و والۀ داغستانی و قزلباش خان امید را به سبب تساهل در عقیده شیعی و طریقت عرفانی و سلیقه زبانشان می‌ستاید (نک: همان: ۸۰۱/۲، ۱۶۱۹/۳) که از تعصب نکوهیده شاهان صفوی و قاضی نورالله شوشتری و متعصبین اهل سنت مثل جمیل بیگ فریاد برمی‌آورد (نک: همان: ۱۰۷۱/۲ و ۱۰۸۳، ۱۶۱۹/۳). او خود هم در واقع به این اصل پایبند است و با آنکه ظاهراً متمایل به تشیع و عاشق و دوستدار اهل بیت است، به عقاید سنّیان احترام می‌گذارد؛ ولی مناسب تذکره‌ها نمی‌داند که اشعار تفرقه‌انداز در آنها ذکر شود (نک: همان: ۸۲۷/۲). همین امر باعث شده است که تا امروز هیچ‌کس نتواند به درستی مذهب او را تشخیص دهد. در این میان قول بغض‌آلود و دشمنانه یکی از تذکره‌نویسان نزدیک به زمان او مغتنم است، آنجا که می‌گوید: «آرزو مذهب امامیه دارد و در مذهب خود غلو بسیار داشت و در تصانیف منثور و منظوم خود او

از این نوع بسیار می‌توان یافت و طرفه‌تر آن است که از هر دو طرف آبا و امهات او بر طریقه اهل سنت و جماعت بودند. ندانم که کی و از کجا این مذهب اختیار کرد؟» (الله‌آبادی، ص ۶۴) و یا با واسطه از یار آرزو، میرزا مظهر، نقل می‌کند که «من حیرانم که با این عیاشی شبانه‌روزی، به کدام فرصت تصانیف را نسخه به این کثرت نمود. با وصف این قابلیت و عمدگی هزل بر مزاجش غالب بود. گویند چند ماه پیش از موت خود توبه از میخواری و مناهی نمود» (همانجا). هر چند هم این قول و هم عارف پنداشتن آرزو چنانکه منابع جدید متذکر شده‌اند، غیر قابل قبول است (نک: مجتبیایی ۱۳۶۷: ۱ / ۲۹۵؛ برزگر ۱۳۸۰: ۱۰/۴)، با این همه باید اذعان کرد که وی مدتی از عمرش را صرف خواندن متون عرفانی نزد عرفای زمانش مثل شیخ سعدالله گلشن کرده بوده است و کرامات گونه‌ای هم از او نقل کرده است (نک: آرزو ۱۳۸۵: ۱۳۶۹/۳). او همچنین به تبع نصرآبادی، معتقد است بیماری آکلّه (خوره) چلیبی بیگ و سوراخ سوراخ شدن بدنش در آخر عمر به دلیل نگارش رساله کفرآمیز «ردّ النبوة» بوده است و این نشان‌دهنده اعتقاد اصیل مذهبی اوست (نک: همان: ۱۲۳۶/۲).

احترام به بزرگان نیز اصلی دیگر از تفکرات اخلاقی آرزوست و این امر گویا عقیده شایع اغلب تذکره‌نویسان بوده است. داستانهایی مثل مرگ شاعران جوانی چون شریف تبریزی به سبب طعن استادش لسانی شیرازی (نک: همان: ۸۶۸/۲) یا آقاتقی که به قول وی «جوانه مرگ مردنش را غالباً نفرین حکیم رکناست زیرا که با بزرگان هر که درافتاد برافتاد» (نک: همو ۱۳۸۳: ۱/۲۹۱). جای دیگری هم نقل می‌کند که در اوقاتی که به دیدن آقا محمدحسین ناجی رفته بوده، پسر او، فیضان را دیده که پیش پدر پا دراز کرده نشسته و «از طور گفت‌وگویش دریافت شد که خیلی بر خود چیده است و آن برجیدگی بر خود آخر مبارک نشد و جوان از عالم رفت» (نک: همو ۱۳۸۵: ۳/۱۶۹۱).

۴. زمینه‌ها و ارزشهای اجتماعی

اگر چه به نظر می‌رسد آرزو در شعر هجو و هزل را نمی‌پسندیده و برای مثال اوحدی را به دلیل بدگویی از شفایی در سروده‌هایش نقد کرده است (نک: همان:

۸۰۱/۲)، اما در مجمع‌النفایس، داستانهای هزل‌آمیز و قصه‌های رکیک عبیدوار کم نیست (نک: همو ۱۳۸۳: ۱۱۰/۱، ۱۸۵-۱۸۶، ۲۸۰). البته داستانهای طنزآمیز و پرعبرت‌تری نقل کرده که ذکرش خالی از فایده نیست.

«تفاقاً در آن وقت شخصی حاضر بود که از والد خود نقل کرد که به دیدن جوگی‌ای که خوارق عادات از او روایت می‌کردند برفتم. جوگی در اظهار کمالات خود آمده گفت که نه ماه مادر من مرا در شکم داشت حالا شش ماه است که او را در شکم نگاه می‌دارم و از این حرف استعجاب بسیار به هم دست داد. پس استفسار حال نمودم. جوگی گفت مادر من مرده بود او را خوردم. فقیر آرزو گوید: من گفتم که اگر در آن وقت من می‌بودم می‌گفتم که علاوه‌اش آنکه، بعد نگاه داشتن در شکم مادر تو را از راه پیش برآورد و تو او را از راه پس به در کردی» (همان: ۱۸۵/۱).

داستانهای بسیاری در باب اختلاف شهرهای ایران و به سخره گرفتن خراسانی و اصفهانی و قزوینی و شیرازی و کاشی و گیلکی یکدیگر را نقل کرده که سابقه بسیار طولانی دارد (نک: همو ۱۳۸۵: ۱۸۴۲/۳-۱۸۴۴؛ همو ۱۳۸۳: ۴۱۸/۱). در ترجمه پیرحسین عطار نقل می‌کند که چون وی به مناسبت مصرعی از مثنوی خروسیه‌اش، یکی کره‌خر بود خرزاده‌ای، مورد اعتراض قرار می‌گیرد که با وجود کره‌خر، خرزاده چیست؟ گفت: «تا کره‌خرهای آدمی‌زاد بیرون روند» (نک: همو ۱۳۸۳: ۲۳۲/۱). یا در باب بابااحسینی قزوینی^۶ گفته که «چون حاکم فرموده بود خاتون صاحب حسنی را به علت حرکت ناشایسته از منار بیندازند پیش داروغه رفته التماس کرد که زن مرا به جای او سیاست کند و او را به من دهند» (نک: همو ۱۳۸۵: ۱۳۹۳/۳).

و سرانجام این حکایت که پند گرانی به‌ویژه برای شاعران عصر ما خواهد بود: «در بعضی تواریخ مسطور است که امیر نظام الدین شیخ متخلص به سهیلی این مطلع را خواند:

شب غم گردبادِ احم از جا کند گردون فرو برد ازدهای سیل اشک رُب مسکون را
جامی شنیده فرمود که شعر می‌خوانی یا می‌ترسانی؟» (همان: ۵۷۵/۲).

البته داستانهای جدی و گاه تأسف برانگیز هم در این کتاب کم نیست که خود می‌تواند دستمایه خوبی برای مورخان اجتماعی و ادبی باشد. دعوای شعر بر سر تخلص و نحوه رضایت طرفین، شعرشناسی قدما از کودکان تا پادشاهان، ناسپاسی ایرانیان نسبت به هندیها، نفرت هندیها از نادرشاه افشار، مطالبی است که بر

اهمیت این کتاب افزوده است. ضمن آنکه آرزو اطلاعات مهمی در باب تاریخ هند و بزرگان شبه قاره و نشر و شیوع ادب پارسی در هند نیز ارائه کرده است (نکته همان:

۱۳۲۱/۳، ۱۴۲۰، ۹۵۱/۲، ۱۲۵۰؛ همو: ۱۳۵/۱). آرزو نقل کرده است که

«در هنگامی که قشون نادرشاهی از قتل عام دارالخلافة شاه جهان آباد دهلی فارغ گشته مشغول تحصیل مال آمانی گردیدند، عبدالباقی خان که یکی از وزرای نادرشاهی بود بر سبیل شکایت به ایشان گفت که مردم دهلی باز یک قتل عام می‌خواهند. نواب مسطور (مؤمن الدوله محمداسحاق خان، حامی و ممدوح آرزو) فی الفور در جواب او این بیت خواند:

کسی نماند که دیگر به تیغ ناز کشی مگر که زنده کنی خلق را و باز کشی»

(همان: ۱۸۲/۱)

و یا در ترجمه میرزا محسن تأثیر اشاره‌ای دارد که روند نشر و گسترش شعر از ایران به هند را بسیار آشکار نشان می‌دهد، آنجا که می‌گوید: «قریب چهل سال است که دیوان او از ایران به هند آمده. اول پیش حکیم الممالک شیخ حسین شهرت رسیده از آنجا مردم نسخه‌ها برداشتند» (همان: ۳۰۹/۱). داستان دیگری از شعرشناسی جهانگیر، پادشاه تیموری به نقل از سرخوش ذکر می‌کند که نقل ناکردنش دریغ خواهد بود:

«شاعری قصیده‌ای در مدح پادشاه مذکور گفته گذرانیده که این مصرع بیت اول آن است:

ای تاج دولت بر سرت از ابتدا تا انتها

پادشاه از شاعر پرسید که تو از علم عروض آگاهی داری؟ شاعر گفت: نه. پادشاه فرمود که اگر عالم عروض می‌بودی ترا گردن می‌زدم. حاضران بزم خاص به حیرت رفته استفسار نمودند. پادشاه فرمود که اگر مصرع را تقطیع کنند چنین می‌شود: «ای تاج دو» مستفعلن «لت بر سرت» مستفعلن» (همو ۱۳۸۵: ۱۶۱۹/۲-۱۶۲۰).

در این کتاب آرزو به سبب آنکه مردی از جنس مردمان قرون وسطی است،

اشتباهاتی هم مرتکب شده است. به‌عنوان مثال او زنان را شاعر نمی‌داند و در

تذکره‌اش تصریح دارد که چون

شاعری جزوی است از پیغمبری جاها لانش سحر خوانند از خری

«زنان هیچگاه نه پیغمبری را سزاوارند و نه شاعری را» چرا که آنها برای همین کار

می‌آیند که مادر و خاله شخصی باشند [...] لهذا فقیر آرزو احوال زنان شاعر در

تذکره خود بسیار کم نوشته است (همان: ۱۴۲۳/۳).

۵. ارزشهای علمی و نظری

در اصل مهم‌ترین وجه این کتاب بیانات انتقادی و طرح اصطلاحات ادبی است که می‌تواند روشنگر بسیاری از مسائل تاریخ نقد و سبک‌شناسی، و کلاً بلاغت ادبی، باشد. نظریات صائب وی در باب عروض و موسیقی و سایر هنرها نیز قابل توجه است. بحثهای دقیق در باب توارد و استعاره و حد و مرز خیالپردازی در شعر و جوازات زبانی شاعر، همچنین گستره معنی کلام بسیار جالب توجه است. استقلال رأی او در این زمینه و اطلاعات شگرف او در این زمینه موجب شده تا با دید انتقادی به اقوال و اسناد گذشتگان بنگرد و تنها راوی صرف اسلافش نباشد. آرزو در بسیاری جایها گاه بی‌آنکه اطلاعی دقیق از احوال تاریخی شاعر داشته باشد، با توجه به شعرش، دوره او را تخمین می‌زند و حتی طرز و مقتدای شاعر را مشخص می‌کند. ذخیره گرانمایی که از شعرای فارسی در ذهن دارد، موجب شده است تا به قول خودش معانی و مضامین مبتذل یا دست فرسود شاعران را بیرون کشد و سرقات ادبی بسیاری از ایشان را رسوا کند.^۷ برای مثال، یکی دو مورد آن را بیان می‌کنیم تا بزرگی این ادیب‌نحیر و سبک‌شناس برجسته بیش از پیش معلوم گردد.

شیخ علی حزین تخلص که از مدت پانزده سال تخمیناً از ایران به هند آمده و صاحب سخن قرار داده‌ای است، بابا را بر جمیع شعرا تفوق و تقدم می‌دهد و ملا جامی را در جنب او بی‌اعتبار می‌داند. اما انصاف آن است که فغانی شیوه غزل را خوب ورزیده است و اکثر صاحب‌تلاشان ایران خصوصاً عراق و هند و فارس مثل شهیدی و لسانی و شریف و محتشم و وحشی و میلی و عرفی و فیضی و غیر هم متتبع او گشته‌اند؛ اما در دیگر اقسام سخن شعر گفتن مثل ملا جامی مقدر هزار فغانی نیست. چه مثنویات هفت / اورنگ جامی هفت‌خوان رستم طبیعت اوست. نژاد مردی که از عهده جواب آن برآید. بعد از او هیچ یک به پایه او نرسیده و همچنین در دیگر فنون شعر که ادعای فغانی بدان نمی‌رسد. تفصیل اجمال طرز غزل آن است که قدما را در غزل طرزی بود بسیار ساده. چون نوبت به کمال‌الدین اسماعیل رسید او رنگی دیگر داد. بعد از او شیخ سعدی و خواجه نمک دیگر ریختند. پس امیر خسرو و خواجه حسن دهلوی حرف را شورانگیز ساختند. بعد ایشان سلمان ساوجی که در واقع متتبع طرز ایشان است سخن را شیرین مذاق گردانید. پس شمس‌الدین حافظ شیرازی کلام را چاشنی دیگر بخشید و می و میخانه معنی را رواج و رونق دیگر حاصل گردید. از آن باز ملا جامی به طرز علی حده

قیامت‌انگیز این کارخانه شد و در همان ایام فغانی به نغمه‌پردازی در آمد و متأخران به ضرب و نطق او به رقص آمده پیروی او اختیار کردند و هر یک به راهی رفت؛ مثلاً طرز عرفی و نظیری و ظهوری و شرف جهان از طرز او بلکه از طرز هم جداست، چنان که بر متتبع پوشیده نیست. پستر میرزا محمدعلی صائب رنگ دیگر ریخت و طور جدا اختیار نمود و میرزا جلال اسیر و متابعانش به طرق دیگر رفتند. [...] بعد از صائب در هندوستان، شعر آب و تاب دیگر یافت و طرز صائب را نپسندیدند [کذا، درست: پسندیدند]؛ چنانکه شاه ناصر علی و ارادت خان واضح و میرزا عبدالقادر بیدل هر یک به وجهی علی‌حده سخنرا گشتند» (همان: ۱۱۹۱-۱۱۹۲).

آرزو همچنین در اصلاح این شعر شوکت

چون زلف موج دختر رز و شود ز هم صد دسته سنبل از شب آدینه بشکفد
می‌گوید: موج دختر رز بیجاست، در این صورت اگر «موج زلف» باشد می‌تواند
شد؛ لیکن در این شکل «وا شود» بر «موج» محمول نمی‌شود (همان: ۸۴۴/۲). او
در باب سرقت و ابتدال بحث جالبی دارد، آنجا که به مناسبت اتهام سرقت به شاه
رضوان می‌گوید:

مگر ساقی کمر در خدمت میخانه می‌بندد که چون نرگس به هر انگشت خود پیمانه می‌بندد
همه را از دیوان حاجی محمد جان قدسی برآوردند
یک جام خمارم نبود [کذا: نبرد] کاش چون نرگس بودی به هر انگشت مرا ساغر دیگر
فقیر آرزو گوید از اتفاقات است که سید حسین خالص نیز همین معنی بسته
بر هر انگشتم چون نرگس کاسه در یوزه است کم به حرص من گدایی هست در میخانه‌ها
و محمد اسحاق شوکت نیز معنی مذکور در شعر خود آورده. چنانکه بی‌تی گفته که
مصراع آخرش این است:

که چون نرگس به هر انگشت خود پیمانه‌ای دارم

بدان که صاحب تتبع که فهم کامل داشته باشد، فرق در سرقه و ابتدال تواند نمود. چه،
امتیاز در کسی که در تلاش معنی تازه نفس فکر سوخته و شخصی که مضامین دیگران
را چون مال غصبی متصرف کرد و [گردد] پیش تتبع کامل و ادراک دانی ظاهر است و
این نوع استادان مسلم‌الثبوت را بسیار واقع شده. چنانکه ابوطالب کلیم گفته
کنون علاج توارد نمی‌توانم کرد مگر زبان به سخن گفتن آشنا نکنم
بلکه در این صورت اگر با کامل‌تری از خود اتفاق توارد افتاد، مایه افتخار این کس
است. راستی آنکه کسی را که در ایجاد معانی توسعه تمام باشد، توارد و ابتدالش پیش
می‌آید [...] لیکن نفس الامر آن است که شکارانداز صحرای معنی را که در کوه قاف جهد

صید پریراد می‌کند چه ضرورت پیش آید که چون شعرفهمان صیاد صید بسته گردد و استادان را اکثر توارد اتفاق افتاده [...] کسی که خود قادر بر اختراع سعی و سخن تواند بود چرا به بستن معنی دیگری که کم از میته خوردن نیست، داغ بدنامی بر روی اعتبار خود خواهد نهاد [...] بدان که میرزا صائب علیه‌الرحمه بعضی از معانی خوب را که شاعر بد بسته در عبارت خوب اسلوب بدیع می‌آورد و خود مقر این معنی بود لیکن این را ارباب معنی سرقت نشمرده‌اند [...] و نیز [...] بعضی از لطایف بزرگان را که در کتب تواریخ دیده، معانی آن در اشعار خود آورده چنانکه در «نفحات» مسطور است که یکی از اکابر منکر سماع بود گفت که «استماع مزامیر در بهشت بر روی مستمع می‌بندد» و دیگری که مباح می‌دانست گفت که «صدای مزامیر آواز در بهشت است. تو آن را صدای بستن دل گمان می‌بری و ما آواز واکردن در را». همین معنی را میرزا صائب در غزلی قطعه کرده بسته:

هو الغفور ز جوش شراب می‌شوم صریر باب بهشت از رباب می‌شوم
تفاوت است میان شنیدن من و تو تو بستن در و من فتح باب می‌شوم

[...] فقیر آرزو را بسیار ابتدال واقع شده و می‌شود و هرگاه مطلع بر آن گردد دور می‌کند و احیاناً از جهت بی‌دماغی گاهی می‌گذارد. بر این تقدیر اگر معنی مشترک در اشعار من و ابیات دیگران یافت شود صاحب انصافان محمول بر توارد نمایند نه سرقت (همو) ۱۳۸۳: ۴۶۴/۱-۴۶۶.

آرزو همچنین در این کتاب اصطلاحات خاصی را آن هم اغلب در حوزه بلاغت به کار برده که البته برخی هندی‌وار و فارسیانه است. برای نمونه واژه‌هایی مثل «بطور گفتن»، «زور فکر»، «به درد و به مزه سخن گفتن»، «تلاش معنی»، «شعر هموار گفتن»، «برهنه‌گو»، «برخود چیده بودن»، «فروکش کردن»، «فهمید»، «وضع آدمیانه بزرگان داشتن»، «قرابتیان» را می‌توان ذکر کرد.^۹

انتقادات و اصلاحاتی را هم که بر شعر شعرا وارد دانسته است بعضاً هیچ ارجحیتی ندارد و گاه به فخامت شعر ضربه می‌زند. تا آنجا که به نظر می‌رسد آرزو بیشتر نظر به قالب تنگ مراعات‌النظیرهای کلیشه‌ای داشته است؛^۹ مثلاً در شعر زیر گفته «قمری» به جای «بلبل» بهتر است و این البته دخل احسنی به نظر می‌رسد.

گرفتار محبت بلبل ما را توان گفتن که از خاکسترش، صیاد رنگ خانه می‌ریزد

(همو ۱۳۸۵: ۳/۸۴۱)

آرزو به اشتباه نام نازکی شاعر را در تحفه سامی «تازگی» خوانده و او را با همین نام ذیل باب «ت» آورده است که احتمالاً این غلط متوجه کاتب نسخه مورد دسترس آرزو بوده است (همو ۱۳۸۳: ۲۸۹/۱؛ سام میرزا، ص ۲۸۹). او با آنکه متوجه الحاقی بودن بسیاری از رباعیات خیام شده (آرزو ۱۳۸۳: ۴۰۱/۱) نتوانسته مانند والۀ داغستانی (ریاض الشعر، ص ۱۶۰۱)، بی‌نسبتی مثنوی یوسف و زلیخا با فردوسی را تشخیص دهد (آرزو ۱۳۸۵: ۱۱۸۴/۲). افزون بر این محاسن و معایب باید گفت که چون آرزو هم ادیب متوغل و هم شاعر بوده توانسته است ابیات خوبی را موافق طبع وقوعی پسند و سلیقه اعتدال گرایش در سبک هندی در این کتاب به‌گزین کند.

ارزیابی چاپ و تصحیح مجمع‌النفایس

متأسفانه با همه تلاش و پایدردی که مصححان پاکستانی و مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در تهیه و چاپ مجمع‌النفایس انجام داده‌اند، این کتاب هرگز نمی‌تواند رضایت واقعی مخاطبان جدی و اهل تحقیق را فراهم کند؛ زیرا جز استانداردهای فراموش شده فنی ظاهری در آن، اعم از شکل و صحت حروف چینی و در برداشتن فهرستهای متنوع و کارآمد، ایرادهای روشی و ذاتی فراوانی دارد که طبعاً بخشی از آن به علت بی‌برنامگی مصححان بوده است؛ به گونه‌ای که نخست بانو زیب‌النساء (سلطان علی) از ۱۳۵۳ در قالب رساله دکتری بخشی از تصحیح کتاب از حرف «الف» تا «ز» را به عهده گرفته بوده است که سرانجام هم به سال ۱۳۷۳ در مرکز تحقیقات به چاپ رسانده است. در مقدمه ناشر و مدیر مرکز، جناب دکتر نعمت‌الله ایران‌زاده وعده داده که جلدهای بعدی با همکاری آقایان دکتر مهر نور محمدخان و دکتر محمد سرافراز عرضه خواهد شد، ولی یادآور شده است که همچنان دکتر زیب‌النساء تا حرف «س» را در جلد دوم کار خواهد کرد. اما با چاپ مجدد حرف «را» و «زا» در جلد دوم و تأکید مصححان جدید بر مغلوط بودن کار مصحح اول، همکاری آنها با وی نهایتاً به استفاده از استنساخهای زیب‌النساء محدود می‌شود.

در مقدمه ناشر به این نکته نیز اشاره شده که پیشتر دکتر محمد باقر با شاگردانش، بر اساس نسخه لاهور مشغول تصحیح این کتاب بوده است. تلاش ناکامی که آن هم تنها منحصر به استفاده مصححان جدید از نسخه برداری لاهور می‌گردد. همه این نابسامانی‌ها و دوباره کاری‌ها مؤید این نکته است که این کتاب باید یک بار دیگر، با دستیابی به نسخ متعدد و مضبوط‌تر تصحیح و چاپ شود؛ چایی درست و عاری از اغلاط تایپی و افتادگی‌ها و اضافات مخل با مقدمه‌ای جامع و جدید، همراه تحقیقی شامل احوال دقیق مؤلف و ویژگی‌های بارز زبانی و ادبی اثر و تطابق مطاوی آن با منابع اصلی آرزو مثل تذکره‌ها و دواوین و سفینه‌های چاپی منقح، تا با اتکای به آن، بسیاری از آگاهی‌های تاریخ ادبیات و سنن ادبی مورد بررسی قرار گیرد. در پایان ضرورت دارد تا عبرتاً للناظرین بخشی از ایرادات و اشکالات این چاپ بیان گردد.

الف. نسخه‌های مورد استفاده و شیوه تصحیح

دکتر زیب‌النساء در مقدمه خود حدود دوازده نسخه را نام برده که تنها توانسته از دو نسخه کامل کراچی و لاهور به شماره‌های ۱۲ و ۴۵۳۹ و نیز دو نسخه ناقص از همان کتابخانه دانشگاه پنجاب و پتنا به شماره ۲۴۴۵ در تصحیح کتاب استفاده کند. دو مصحح بعدی بی‌آنکه درصد برآیند دست‌کم از نسخه‌ها یا میکروفیلم‌های متعدد موجود دیگر از این اثر در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران برای غنی‌تر شدن کار سود ببرند نخواستند یا نتوانسته‌اند همان دو نسخه ناقص لاهور و پتنا هند را به دست آورند.^{۱۰} لذا به استنساخ‌های دکتر محمد باقر و زیب‌النساء بسنده کرده و از طریق آنها خود را متصل به آن دو نسخه مذکور کرده‌اند و جالب است که یادآور شده‌اند که متن دستنویس دکتر محمد باقر و دستیارانش خالی از ارجاعات نسخه‌بدلهاست و می‌گویند: «این دستنویس نیاز مبرم به تجدید نظر و مقابله با نسخ دیگر داشت [...]». متنی که خانم دکتر زیب‌النساء تهیه کرده بود گویا خیلی شتابزده از جاهای مختلف گردآوری شده بود. بدین علت متأسفانه اغلاط و اشتباهات زیادی داشت» (همو ۱۳۸۵: ۲/ذ).

البته مهر نور محمدخان، مصحح جلد دوم، و محمد سرافراز، مصحح جلد سوم، در طی کار توانسته‌اند از انبوه اشتباهاتی که در جلد اول است پرهیزند؛ اما باز هم نتوانسته‌اند کار سنگین‌تری نسبت به همکار نخستشان انجام بدهند. با اغلاط فراوانی که در این کتاب وارد شده، به نظر می‌رسد، مصححان محترم اغلب به رونویسی از متن اساس (نسخه کراچی) پرداخته‌اند و هرازگاهی هم که بخت یارشان بوده و غلط فاحشی یا افتادگی و نقص آشکاری در نسخه اساس دیده‌اند، با ضبط نسخه‌بدلها جابه‌جا کرده‌اند. موارد متعددی نیز در این سه جلد کتاب یافته می‌شود که ثابت می‌کند ایشان ضبط غلط را بر درست، چه در نسخه اساس و چه در نسخه‌بدل، ترجیح داده‌اند. شماره ارجاع در متن را هم همه جا در مکان خود نیاورده‌اند و خواننده گاه با رمل و اسطرلاب متوجه کلمه مورد اختلاف نسخ می‌شود و گاهی اوقات نیز ضبط نسخه‌بدل در حاشیه برابر ضبط متن است.

عبارات عربی مغلوپ و اوزان ناقص و خراب بعضاً آنقدر زیادند که خواننده به کم عمقی یا حداقل به بی‌دقتی مصححان در این ابواب یقین می‌کند. رسم‌الخط مشوش کتاب چایی نیز این ادعا را ثابت می‌کند که ایشان به شیوه خط کاتبان بی‌سواد و کپی‌کار نسخ واقف نشده‌اند. ناآشنایی اینان با شعرا موجب شده تا «پ» و «ب» یا «ک» و «گ» را در اسامی شعرا تمیز ندهند و نام آنها را غلط ذکر کنند و تاریخ ادبیات فارسی را به سخره بگیرند. طرز وصل کلمات مختوم به «های» غیر ملفوظ با «یا»ی نکره و پیوستن «با» تأکید و صفت «نون» نفی با کلمات پس از خود را، متوجه نشده‌اند و نهایتاً متن پردست‌اندازی را ارائه کرده‌اند. آنها برخی مختصات رسم‌الخطی کاتبان آن روزگار را نیز تشخیص نداده و همچنان آنها را حفظ کرده و به صورت معیار امروزی بدل نکرده‌اند. جدول ذیل مشتی از خروار اشتباهات ایشان است. قابل ذکر است حرف «ش» جلوی نشانیها به معنی اشتباهاتی است که در اشعار وارد شده و مابقی اشتباهاتی است که در نثر کتاب اتفاق افتاده است.

ب. درستنامه

غلط	درست	نشانی
شافی تکلو	شانی تکلو	۱ / ت
داؤد	داوود	۱ / ث
ابر و من بیخ	ابرد من بیخ	۲۶ / ۱
تیرزبانی	تیز زبانی	۴۳ / ۱
بسی (اساس)	بس (بدلها)	۷۱ / ۱ (ش)
آمدم	آدم	۷۴ / ۱ (ش)
کام خسرو	کام، خسرو	۷۶ / ۱ (ش)
شگفت است	شکفته است	۷۷ / ۱
هم ولی (اساس)	همدلی (بدل)	۷۷ / ۱ (ش)
کشتی بر مردم	کشتی پر مردم	۷۸ / ۱ (ش)
تو آدمی در	تو هم آدمی ای در	۷۸ / ۱ (ش)
آب زمی	آب زمی	۷۸ / ۱ (ش)
امیری	امیدی	۸۰ / ۱
زند	زنده	۸۱ / ۱
ترجیح	ترجیع	۸۳ / ۱
چند بیان	حیز بیان	۸۵ / ۱
درآی	در آئی	۸۶ / ۱ (ش)
خبر	جز	۸۷ / ۱ (ش)
رودکی (اساس)	زلالی (بدلها)	۹۲ / ۱
ناز و نیاز	محمود و ایاز	۹۲ / ۱
خرج	خراج	۹۲ / ۱ (ش)
مردم	مردم	۹۴ / ۱ (ش)
نشه	نشئه	۹۸ / ۱ (ش)
بزم (اساس)	به زخم (بدل)	۹۸ / ۱ (ش)

پرداز	پرداز	۱۰۳/۱ (ش)
قفس	قفس	۱۰۲/۱ (ش)
پریشانی	پریشانی	۱۰۴/۱ (ش)
محنتم	محنتم	۱۰۷/۱ (ش)
حدایق البحر	حدایق السحر	۴۵۲/۲ (ش)
جنّدا	جنّدا	۴۵۵/۲ (ش)
سولستانی (اساس)	سولستانی (بدل)	۱۰۹۲/۲
در	از	۸۶۴/۲
نه داشتن	نداشتن	۶۷۶/۲
تلخ (بدل)	بلخ (اساس)	۵۷۹/۲
خلیل عروض (اساس)	خلیل عروض (بدلها)	۵۷۶/۲
رند خایه (اساس)	رید خانه (بدل)	۱۸۴۳/۳ (ش)
ستان	سنان	۱۸۲۶/۳ (ش)
ورق	وزغ	۱۸۲۶/۳ (ش)
گل رنگ	گلرنگ	۱۸۰۰/۳ (ش)
بر غلط	پر غلط	۱۸۴۹/۳ (ش)
کلان تران	کلانتران	۱۶۰۹/۳
بوسف	یوسف	۱۵۹۲/۳
مقربان	مقربان	۱۵۹۱/۳ (ش)
ور	در	۱۴۷۲/۳ (ش)
درکنج	اورگنج	۱۳۹۰/۳ (ش)
با قوت پیل و مور	با قوت پیل، مور	۱۳۹۰/۳ (ش)
آدمی	آدمی ای	۱۳۹۰/۳ (ش)

پی‌نوشتها

۱. جالب توجه اینکه از این کتاب چند سال پیش در ایران چاپی منتشر شد که در آن کس دیگری مصحح عنوان شده و هم او در مقدمه خود بر این کتاب یادآور شده است که تنها کار افزون او نسبت به گزینشگر پیشین تهیه یادداشتهایی در باب معرفی بیشتر شعرای کتاب است و بسا عجیب‌تر که در عذر قصور خود در نیفزودن شواهد مجمع‌النفایس به این وجیزه فرموده‌اند: «چون هیچ کدام از نسخ خطی این کتاب در ایران نیست من نتوانستم اشعار نیاورد[م] مصحح هندی را در چاپ حاضر بیاورم» (آرزو ۱۳۸۴: ۳۶ - ۳۷) و این در حالی است که چندین نسخه عکسی از این اثر در کتابخانه‌های مجلس به شماره ۱۴۲۶۹ و مرکزی دانشگاه تهران به شماره‌های ۴۵۰۵، ۴۵۹۳، ۴۵۹۴، ۴۶۴۴، ۴۷۷۴ از منابع خطی کتابخانه‌های ایشیاتیک سوسایتی و پنجاب و بادلیان و بانکی پور موجود است.

۲. محقق ارجمند، مهدی رحیم پور، به‌ویژه در باب وجوه نظری زبانی آثار آرزو، مقالات متعددی نگاشته است. برای اطلاع بیشتر نک: «دیدگاه‌های آواشناختی سراج‌الدین علی خان آرزو بر اساس رساله مثمر»، کتاب ماه ادبیات، تیر ۱۳۸۷، شماره ۱۲۹، ص ۱۲ - ۲۳ و نیز «نظریه دریافت: از سراج‌الدین علی خان آرزوی اکبرآبادی تا هانس رویریاس آلمانی» آینه میراث، بهار و تابستان ۱۳۸۸، شماره ۴۴، ص ۹۰ - ۱۰۹؛ و «بازیابی یک سنت (نقد و بررسی دیدگاه‌های آرزو در حوزه ساختار معنایی)» آینه میراث، تابستان ۱۳۸۷، شماره ۴۱، ص ۲۳ - ۴۶.

۳. ریاض الشعرا در ۱۱۶۱ تألیف شده و تا ۱۱۶۲ همچنین مورد جرح و تعدیل مؤلف قرار گرفته است (واله داغستانی ۱۳۸۴: ۱/ ۴۸). مثلاً نصرآبادی را در یکی گرفتن قاضی یحیی و میریحیی و یا غلام دانستن ناصر علی مواخذه کرده است. جایی هم قول سرخوش را بر قول نصرآبادی ترجیح نهاده و به او حدی هم ایراد گرفته است که چرا در باب فیضی دکنی اطلاعات درستی ارائه نکرده است (آرزو ۱۳۸۵: ۲/ ۱۱۱۰ و ۱۲۳۰، همو: ۳/ ۱۳۱۷، ۱۸۴۴).

۴. با تکیه به اشعار شفیعا مدعی است که وی شاگرد شرر بوده و یا بر همین اساس گفته که سالک یزدی تخلص خود را از استادش حکیم رکنای کاشی گرفته است. او همچنین معتقد است که نصیرای همدانی «بعد از ظهوری به عرصه آمده و پیش از ملا طغرا بوده چرا که طغرا مآخذ چند فقره نثر او از نثر ظهوری برآورده چنانچه در کلیات انشای طغرا مسطور است» (همان: ۲/ ۶۲۸، ۸۲۳، ۱۶۶۵/۳).

۵. برای مثال داستان بابا حسینی و پیر حسن در تذکره نصرآبادی (۲۰۳/۱) ۲۶۴ آمده است.

۶. نک آرزو ۱۳۸۳: ۱/ ۲۹۲، ۳۴۰، ۳۴۴، ۳۵۸، ۳۹۹، ۴۰۱، ۴۴۴؛ همو ۱۳۸۵: ۲/ ۱۲۲۵، ۱۱۸۶، ۱۱۹۲ - ۱۱۹۳، ۱۱۲۳، ۱۰۹۷، ۱۰۰۴، ۹۷۶، ۸۴۶، ۸۴۴، ۸۳۵، ۸۲۰، ۸۰۱، ۷۷۶، ۷۲۰، ۵۶۵، ۵۴۹؛ همو ۱۳۸۵: ۳/ ۱۴۳۹، ۱۴۹۸، ۱۵۳۴، ۱۷۵۷، ۱۷۶۶، ۱۸۴۰، ۱۸۴۳، ۱۸۴۵.

۷. نک: همان: ۱۸۲۶/۳، ۱۸۰۶، ۱۸۲۸، ۱۷۹۴، ۱۶۶۴، ۱۶۱۹، ۱۳۸۶، ۱۷۸۴، ۱۶۹۱، ۱۴۶۳، ۱۵۳۳، ۱۴۰۴).
۸. این نظریه تناسب و اولویت که آرزو سخت پابند آن است و توانسته با آن بسیاری از اشعار شعرا از جمله حزین را تخطئه کند، مورد انتقاد صهبایی قرار گرفته است؛ زیرا او به درستی معتقد است که «مقید شدن به امثال این امور که هر جا ذکر چین زلف باشد آهو نیز به دام اندیشه صید کنند و مشک را در طبله فکر جای دهند لزوم مالایزم است» (نک: شفیع کدکنی ۱۳۷۵: ۳۲).
۹. احتمالاً مصححان محترم بنا به سوابق ذهنی خود، به گشاده‌دستی و جوانمردی مسئولان کتابخانه‌های ایران باور نداشته‌اند و در این بین هم معلوم نیست از چه سبب فراموش کرده‌اند که شماره نسخه ناقص لاهور را متذکر شوند.
۱۰. شکل کاربرد «ء» بر سر «واو» و «» زیر «یا» در کلماتی چون داؤد یعنی داوود و سیاست یعنی سییاست.

منابع:

- آرزو، سراج‌الدین علیخان، مجمع‌النفایس، تصحیح زیب‌النساء علیخان (سلطان علی)، اسلام آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۸۳.
- آرزو، سراج‌الدین علیخان، مجمع‌النفایس، تصحیح میرهاشم محدث، تهران، ۱۳۸۵.
- _____، مجمع‌النفایس، تصحیح مهر نورمحمدخان، اسلام آباد، ۱۳۸۵ ش.
- _____، مجمع‌النفایس، ج ۳، تصحیح محمد سرافراز، اسلام آباد.
- الله آبادی، شاه علی، خازن‌الشعرا، تصحیح اختر مهدی، تهران، ۱۳۸۶ ش.
- برزگر، محمدرضا، ۱۳۸۰، دانشنامه ادب فارسی، ج ۱، به کوشش حسن انوشه، تهران.
- بلگرامی، غلام علی، خزانه عامره، کانپور، چاپ سنگی، ۱۸۱۷ م.
- حاکم لاهوری، عبدالحکیم، تذکره مردم دیده، تصحیح سید عبدالله، لاهور، ۱۳۳۹ ق.
- گلچین معانی، احمد، ۱۳۶۳، تاریخ تذکره‌های فارسی، تهران.
- نصرآبادی، محمدطاهر، تذکره نصرآبادی، تصحیح محسن ناجی نصرآبادی، تهران، ۱۳۷۸ ش.
- مجتبایی، فتح‌الله، ۱۳۶۷، دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی، تهران.
- واله داغستانی، علیقلی، ۱۳۸۴، ریاض‌الشعرا، تصحیح محسن ناجی نصرآبادی، تهران، ۱۳۸۴ ش.